

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول و مبانی شفاعت در تفسیر المیزان

سید محمود حسینی و اشان

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران (دانشکده معارف و اندیشه اسلامی)

چکیده

تفسیر المیزان از مهم ترین تفاسیر شیعه است که تمامی مباحث قرآنی از جمله مسئله شفاعت را به طور عمیق و روشمند بیان کرده است. از طرف دیگر برخی فرقه‌ها، منکر مسئله شفاعت شده‌اند. با توجه به کلام خود علامه علت اصلی این مخالفت، عدم درک صحیح مبانی و اصول شفاعت است.

اگر مبانی را همان پیش فرض‌های یک مسئله بدانیم؛ مبانی شفاعت در المیزان عبارتند از: ۱- وجود آیات شفاعت در قرآن و اینکه قرآن اصل مسئله شفاعت را فی الجمله پذیرفته باشد. ۲- پذیرفتن مولویت مولی. ۳- قبول عبودیت عبد و ۴- پایبند بودن به قانون کلی نظام هستی.

و اگر اصول را اموری که تفسیر صحیح آیات قرآن بر آن مبتنی است بدانیم، به چهار اصل برای شفاعت در المیزان می‌توان اشاره کرد: ۱- شفاعت استقلالی فقط برای خداست، اما دیگران به اذن خدا می‌توانند شفاعت کنند. ۲- کسی که به اذن خدا شفاعت می‌کند باید یک چیزی داشته باشد که با عمل مشفوع ضمیمه کند تا فرد مورد شفاعت قرار گیرد. ۳- شفاعت شونده باید دارای شرایط و ویژگی‌هایی باشد تا مورد شفاعت قرار گیرد و ۴- سبب شفاعت مؤثر عندالله باشد.

کلید واژه‌ها: شفاعت، اصول شفاعت، مبانی شفاعت، اصول و مبانی شفاعت، تفسیر المیزان.

مقدمه:

تفسیر المیزان از مهم‌ترین تفاسیر شیعی است که توانسته جایگاه ممتازی را در میان کتب تفسیری شیعه به دست آورد. یکی از دلایل اتقان این تفسیر گرانقدر مطرح کردن مباحث مختلف تفسیری به طور گسترده، عمیق و روشمند است. از طرف دیگر برخی فرقه‌ها، منکر مسئله شفاعت شده‌اند، و حتی این مسئله را ابزاری برای کافر خواندن شیعه قرار داده‌اند. از این رو بررسی مسئله شفاعت در تفسیر المیزان را برای این نوشته انتخاب کردیم. زیرا ایشان در تفسیرشان به خوبی حق این مسئله را ادا کرده‌اند. ولی از آنجا که مباحث شفاعت در این کتاب گرانسنگ بیش از وسع یک مقاله است به بررسی اصول و مبانی شفاعت می‌پردازیم.

علت انتخاب این موضوع را کلام خود علامه می‌دانیم که می‌فرمایند: «این جاست که امر بر منکرین شفاعت مشتبه شده، خیال کرده‌اند قائلین به شفاعت هیچ قیدی و شرطی برای آن قائل نیستند، و لذا اشکال‌هایی کرده‌اند، و با آن اشکال‌ها خواسته‌اند یک حقیقت قرآنی را بدون اینکه مورد دقت قرار داده تا ببینند از کلام خدا چه استفاده می‌شود، باطل جلوه دهند» (طباطبایی، ۱، ۱۶۲)

پیشینه: در حدی که در وسع ما بود نه برای اصول و مبانی شفاعت پیشینه مستقلی یافتیم و نه اصول و مبانی شفاعت در المیزان. هر چند پیرامون شفاعت کتب متعددی تألیف شده است.

قبل از ورود به بحث اصلی بیان این نکته ضروری است که میان اصول و مبانی شفاعت فرقه‌هایی است که با تعریف این دو اصطلاح تفاوتشان روشن می‌شود. بنابراین ابتدا به تعریف اصول و مبانی می‌پردازیم سپس اصول و مبانی شفاعت در المیزان را بیان خواهیم کرد.

مبانی:

«مبانی تفسیر قرآن به آن دسته از پیش فرض‌ها و باورهای اعتقادی یا علمی گفته می‌شود که مفسّر با پذیرش و مبنا قرار دادن آنها، به تفسیر قرآن می‌پردازد. به عبارت دیگر هر مفسّر

ناگزیر است مبنای خود را در مورد عناصر اساسی دخیل در فرآیند تفسیر قرآن روشن سازد» (هادوی تهرانی، ۳۱).

اصول:

«اصول جمع اصل است. در لغت، اصل به اساس شیئی و بیخ و بن هر چیز معنا شده و به چیزی که وجود شیء به آن مستند است، اصل آن شیء گفته شده و به قواعدی که هر علم بر آن استوار می شود نیز، اصول اطلاق گردیده است. مقصود از اصول اموری است که تفسیر صحیح آیات قرآن بر آن مبتنی است و بدون شناخت آن امور و رعایت آنها، تفسیر صحیح سامان نمی یابد» (بابایی و دیگران، ۶۰).

بنابراین چون بحث ما تفسیری (شفاعت در المیزان) است مقصود از مبانی همان پیش فرض های شفاعت است، و اصول شفاعت اموری است که شفاعت صحیح بر آن مبتنی است. بر این اساس به بیان مبانی و اصولی که علامه برای شفاعت در تفسیر المیزان بیان نموده اند، می پردازیم.

الف) مبانی شفاعت در المیزان:

الف ۱) اولین مبنا در مسئله شفاعت وجود آیات شفاعت در قرآن است و اینکه قرآن اصل مسئله شفاعت را فی الجمله پذیرفته باشد. اگر این مبنا ثابت نشود جایی برای بحث پیرامون شفاعت در قرآن باقی نمی ماند.

علامه با بیان اقسام آیاتی که پیرامون شفاعت در قرآن آمده، به این مبنا اشاره می کنند. حتی پس از بیان آیاتی که نفی شفاعت می کنند به صراحت می فرمایند: «و از سوی دیگر قرآن کریم با این انکار شدیدش در مسئله شفاعت، این مسئله را بکلی و از اصل انکار نمی کند، بلکه در بعضی از آیات می بینیم که آن را فی الجمله اثبات می نماید، مانند آیه: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ، أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سجده، ۴)» او است الله، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفيعی ندارید، آیا باز هم متذکر نمی گردید؟!..... و به هر حال، آنچه مسلم است، و هیچ شکی در آن نیست، این است که آیات نامبرده شفاعت را اثبات می کند، چیزی که هست بعضی آن طور که دیدید منحصر در خدا می کند، و بعضی دیگر آن طور که دیدید عمومیتش می دهد.» (طباطبایی، ۱، ۱۵۷).

الف ۲) پذیرفتن مولویت مولی.

الف ۳) قبول عبودیت عبد.

الف ۳) پایبند بودن به قانون کلی نظام هستی مثل قانون ثواب و عقاب.

علامه برای شفاعت، قبول مولویت مولی (پروردگار متعال)، عبودیت عبد و پذیرفتن قانون کلی نظام هستی را به عنوان مبنی قرار داده است. کلامشان به صراحت گویای این مطلب است و نیاز به هیچ توضیحی ندارد بنابراین متن کلامشان را مرور می کنیم: «شفیع از مولای حاکم نمی خواهد که مثلا مولویت خود را باطل، و عبودیت عبد خود را لغو کند، و نیز نمی خواهد که او از حکم خود و تکلیفش دست بردارد، و یا آن را بحکم دیگر نسخ نماید، حالا یا برای همه نسخ کند، و یا برای شخص مورد فرض، که خصوص او را عقاب نکند.

و نیز از او نمی خواهد که قانون مجازات خود را یا به طور عموم و یا برای شخص مورد فرض لغو نموده، یا در هیچ واقعه و یا در خصوص این واقعه مجازات نکند، شفاعت معنایش این نیست، و شفیع چنین تأثیری در مولویت مولا و عبودیت عبد، و یا در حکم مولا، و یا در مجازات او ندارد، بلکه شفیع بعد از آنکه این سه جهت را مقدس و معتبر شمرد، از راه های دیگری شفاعت خود را می کند، مثلا یا به صفاتی از مولای حاکم تمسک می کند، که آن صفات اقتضا دارد که از بنده نافرمانش بگذرد، مانند بزرگواری، و کرم او، و سخاوت و شرف دودمانش.

یا به صفاتی در عبد تمسک جوید، که آن صفات اقتضاء می کند مولا بر او رأفت
ببرد، صفاتی که عوامل آمرزش و عفو را برمی انگیزد، مانند خواری و مسکنت و
حقارت و بد حالی و امثال آن.

یا به صفاتی که در نفس خود شفیع هست، مانند محبت و علاقه ای که مولا به او
دارد، و قرب منزلتش، و علو مقامش در نزد وی، پس منطق شفیع این است که
می گوید: من از تو نمی خواهم دست از مولویت خود برداری، و یا از عبودیت
عبدت چشم پوشی، و نیز نمی خواهم حکم و فرمان خودت را باطل کنی، و یا از
قانون مجازات چشم پوشی» (همان).

ب- اصول شفاعت در المیزان:

ب ۱) اولین اصل شفاعت این است که شفاعت استقلالی فقط برای
خداست، اما دیگران به اذن خدا می توانند شفاعت کنند. به عبارت دیگر
شفاعت برای دیگران به نحو سببیت است نه استقلالیت.

علامه در جمع بندی آیات شفاعت می فرمایند: «واین اسلوب کلام، به ما می فهماند
که جز خدای تعالی هیچ موجودی به طور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نامبرده
نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده، حتی قرآن کریم
در قضاهای رانده شده به طور حتم، نیز یک نوع مشیت را برای خدا اثبات می کند،
مثلا می فرماید: (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا، فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا
دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ* وَ أَمَّا الَّذِينَ
سُعِدُوا، فَفِي الْجَنَّةِ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، عَطَاءٌ
غَيْرَ مَجْذُوذٍ (هود، ۱۰۶-۱۰۸) اما کسانی که شقی شدند، پس در آتشدن، و در آن زفیر
و شهیق (صدای نفس فرو بردن و بر آوردن) دارند، و جاودانه در آن هستند مادام که
آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه
اراده کند فعال است و اما کسانی که سعادت مند شدند، در بهشت جاودانه خواهند بود،
ما دام که آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد- عطائی است
قطع نشدنی) ملاحظه می فرمائید که سعادت و شقاوت و خلود در بهشت و دوزخ را با

اینکه از قضا‌های حتمی او است، و مخصوصاً درباره خلود در بهشت صریحاً فرموده: عطائی است قطع نشدنی، اما در عین حال این قضاء را طوری نرانده که العیاذ باللّٰه دست بند بدست خود زده باشد، بلکه باز سلطنت و ملک خود را نسبت به آن حفظ کرده، و فرموده: (پروردگارت به آنچه اراده کند فعال است)، یعنی هر چه بخواهد می‌کند

و سخن کوتاه اینکه نه اعطاء و دادنش طوری است که اختیار او را از او سلب کند، و بعد از دادن نسبت به آنچه داده ندار و فقیر شود، و نه ندادنش او را ناچار به حفظ آنچه نداده می‌سازد، و سلطنتش را نسبت به آن باطل می‌کند.

از اینجا معلوم می‌شود: آیاتی که شفاعت را انکار می‌کنند، اگر بگوئیم: ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می‌کند، و می‌خواهد بفرماید: کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آیاتی که آن را اثبات می‌کند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می‌کند، و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات می‌نماید، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا» (همان، ۱۵۸).

ایشان در ادامه مباحث شفاعت پس از تبیین ابعاد مختلف این مسئله می‌فرمایند: «نکته دیگری که از این بیان روشن می‌شود، این است که شفاعت خودش یکی از مصادیق سببیت است، و شخص متوسل به شفیع، در حقیقت می‌خواهد سبب نزدیک‌تر به مسبب را واسطه کند، میان مسبب و سبب دورتر، تا این سبب جلو تأثیر آن سبب را بگیرد، این آن نکته‌ایست که از تجزیه و تحلیل معنای شفاعت به نظر ما رسید، البته شفاعتی که خود ما به آن معتقدیم، نه هر شفاعتی» (همان، ۱۵۹).

ب ۲) کسی که باذن خدا شفاعت می‌کند باید یک چیزی داشته باشد که با عمل مشفوع ضمیمه کند تا فرد مورد شفاعت قرار گیرد مثل شهادت یا عصمت.

علامه پیرامون این اصل در چند جا سخن به میان آورده‌اند، برخی موارد به صراحت بیان کرده ولی در برخی موارد با بیان اوصاف شافعان این اصل را تنقیح می‌کنند که ما چند مورد از آنها را ذکر می‌کنیم.

ایشان می‌فرمایند: «همان‌طور که معنا ندارد چیزی که فی الجمله سبب دارد، بدون هیچ قیدی و شرطی سبب برای همه چیز شود، و یا مسببی مسبب برای هر نوع سبب بگردد، زیرا این حرف مستلزم بطلان سببیت است، که به ضرورت و بداهت باطل است، همچنین معنا ندارد که واسطه‌ای که فی الجمله، و با قید و شرط‌هایی می‌تواند شفیع در بین یک سبب و یک مسبب شود، بدون هیچ قید و شرطی واسطه در میان همه اسباب، و همه مسببات شود» (همان، ۱۶۳).

ایشان در ذیل بحث (شفاعت از چه کسی واقع می‌شود) می‌فرمایند: «حال بینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟ یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند، که قرآن کریم در باره شفاعتشان می‌فرماید: (وَقَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، تا آنجا که می‌فرماید: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، (انبیاء، ۲۸) مشرکین می‌گفتند: خدا فرزند گرفته منزله است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خدایند، (تا آنجا که می‌فرماید) و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا بپسندد)

که یکی از آنان عیسی بن مریم (ع) است، که در روز قیامت شفاعت می‌کند، و نیز می‌فرماید (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (زخرف، ۸۶) آن کسانی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعتند، که به حق شهادت می‌دهند و خود دانای حقدند).....

دسته‌ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند، که قرآن کریم درباره شفاعت کردن آنان می‌فرماید: (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى) (نجم، ۲۶) و چه بسیار فرشته که در آسمان‌هایند، و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد، و نیز می‌فرماید: (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَمَا

خَلْفَهُمْ) (طه، ۱۱۰). امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسندیده باشد، خدا آنچه را که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‌اند، می‌داند).

طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند، که آیه: (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ) که ترجمه‌اش گذشت، دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیعی است، که مالک شهادت است، چیزی که هست این شهادت، همان‌طور که در سوره فاتحه گفتیم، و بزودی در تفسیر آیه: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (بقره، ۱۴۳) نیز خواهیم گفت، مربوط به اعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می‌شود: که مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می‌شوند، و فرموده: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصُّدُيقُونَ، وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (حدید، ۱۹) و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد پروردگارشانند^۱.

ایشان در بحث روایی هم به این مطلب اشاره کرده‌اند که ما به ذکر یک روایت بسنده می‌کنیم: «در تفسیر عیاشی از سماعه بن مهران، از ابی ابراهیم، حضرت کاظم (ع)، روایت آورده، که در ذیل آیه: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) (اسراء، ۷۹) امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند. فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آن چنان نزدیک شود، که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می‌رسد، که عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهند، تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشان را به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی به ایشان می‌گوید: بر شما باد به محمد (ص) خاتم النبیین، پس محمد (ص) می‌فرماید: آری من آماده این کارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دق الباب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس

^۱ - همان، ۱، ۱۷۱-۱۷۲

محمد می گوید: من محمدم، از درون خطاب می رسد: در را برویش باز کنید، چون در برویش گشوده می شود، به سوی پروردگار خود روی می آورد، در حالی که سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی دارد، تا اجازه سخن به وی دهند، و بگویند حرف بزن، و درخواست کن، که هر چه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می افتد، این بار هم همان خطابها به وی می شود، سر از سجده بر می دارد، و آن قدر شفاعت می کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به آتش سوخته اند، نیز می شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتها، هیچ کس آبروی محمد (ص) را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً)، بدان اشاره دارد^۲.

همان طور که مشاهده کردید کلام علامه صراحت در این مطلب دارد که کسی که شفاعت می کند شرایط خاصی دارد و هر کسی نمی تواند شفاعت کننده باشد.

علاوه بر این آیت الله جوادی آملی که از شاگردان ممتاز علامه هستند، در تفسیر تسنیم با بیان زیبایی به شرح این مطلب می پردازند و می فرمایند: « شفاعت، راهی برای تکمیل فیض رسانی فاعل و فیض یابی قابل شفاعت است و چون مشکل مشفوع له در شفاعت تشریحی، کمبود قابلیت قابل یا عدم گسترش لازم در فاعلیت فاعل است، شفیع جز تکمیل قابلیت قابل یا به میان آوردن وصفی از اوصاف فاعل نقشی دیگر ندارد، نه این که خود فاعلیتی داشته باشد و راه سومی را در عرض آن دو راه اعمال کند. بنابر این، در شفاعت تشریحی

۱ - عیاشی، کتاب التفسیر، ۲، ۳۱۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۸، ۴۹؛ عروسی حویزی، نورالتقلین، ۳، ۲۲۱؛

بحرانی، البرهان، ۳، ۵۷۵

۲ - طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱، ۱۷۵

مبدأ تأثیر موجود دیگری است و شفیع رابط و واسط است تا نصاب قبول را تتمیم یا نصاب گسترش فیض را تکمیل کند»^۱.

ب ۳) شفاعت شونده باید دارای شرایط و ویژگی هایی باشد تا مورد شفاعت قرار گیرد که برخی از این شرایط در آیات و روایات ذکر شده است. مانند قبول اصل نبوت، معتقد بودن به خود شفاعت و... که در روایات مفصلاً ذکر شده است. بنابراین دارایی شفاعت کننده متمم عمل شفاعت شونده است نه اینکه استقلالی باشد.

علامه در ذیل بیان معنی لغوی شفاعت می فرماید: «در حقیقت شخصی که متوسل، به شفیع می شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می زند، و در نتیجه آن را دو چندان نموده، به آنچه می خواهد نائل می شود، به طوری که اگر اینکار را نمی کرد، و تنها نیروی خود را به کار می زد، به مقصود خود نمی رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص، ضعیف و کوتاه بود»^۲.

ایشان در ادامه مطلب با کلامی صریح تر، این اصل را بیان می کنند و می نویسند: «به عبارتی روشن تر، اگر شخصی بخواهد به ثوابی برسد که اسباب آن را تهیه ندیده، و از عقاب مخالفت تکلیفی خلاص گردد، بدون اینکه تکلیف را انجام دهد، در اینجا متوسل به شفاعت می گردد، و مورد تأثیر شفاعت هم همین جا است، اما نه به طور مطلق، برای اینکه بعضی افراد هستند که اصلاً لیاقتی برای رسیدن بکمالی که می خواهند ندارند، مانند یک فرد عامی که می خواهد با شفاعت اعلم علماء شود، با اینکه نه سواد دارد، و نه استعداد، و یا رابطه ای که میان او و آن دیگری واسطه و شفیع شود ندارند، مانند برده ای که به هیچ وجه نمی خواهد از مولایش اطاعت کند، و می خواهد در عین یاغی گری و تمردش بوسیله شفاعت مورد عفو مولا قرار گیرد که در این دو فرض، شفاعت سودی ندارد، چون شفاعت

۱ - جوادی آملی، تسنیم، ۴، ۱۹۸

۲ - طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱، ۱۵۶

وسیله‌ای است برای تتمیم سبب، نه اینکه خودش مستقلاً سبب باشد و اولی را اعلم علماء کند، و دومی را در عین یاغی‌گریش مقرب در گاه مولا سازد^۱.

ایشان در بحث روایی هم به روایاتی پیرامون این مطلب اشاره کرده‌اند که ما به ذکر یک روایت بسنده می‌کنیم

«در امالی شیخ صدوق علیه الرحمه، از حسین بن خالد، از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امیر المؤمنین ع، روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد، آن گاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی‌کنند، حسین ابن خالد می‌گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پس معنای این کلام خدای تعالی که می‌فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) چیست؟ فرمود: شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد^۲»^۳.

ب ۴) سبب شفاعت باید مؤثر عند الله باشد. و این همان نکته ایست که مانع جری شدن گناهکاران می‌شود یعنی ابهامی در سبب شفاعت است که هیچ کس نمی‌داند که مؤثر عند الله است یا نه. دقیقاً همین ابهام در مسئله توبه هم هست لذا موجب جرأت گناهکار نمی‌شود. چون هیچ کس نمی‌داند اعمالش نزد خدا برای شفاعت مؤثر واقع خواهد شد و دست او را خواهد گرفت یا نه.

علامه در این خصوص می‌فرماید: «شرط دیگری که در شفاعت هست، این است که تأثیر شفاعت شفیع در نزد حاکمی که نزدش شفاعت می‌شود باید تأثیر جزافی و غیر

۱- همان، ۱، ۱۵۸

۲- ابن بابویه (صدوق)، امالی، ۷؛ ابن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ۱، ۱۳۶؛ مجلسی، بحارالانوار،

۳۴، ۸

۳- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱، ۱۷۵

عقلایی نباشد، بلکه باید آن شفیع چیزی را بهانه و واسطه قرار دهد که برآستی در حاکم اثر بگذارد، و ثواب او و خلاصی از عقاب او را باعث شود^۱.

علامه در ادامه کلام می فرمایند: «از اینجا برای کسی که در بحث دقت کرده باشد، معلوم و روشن می گردد که شفیع، عاملی از عوامل مربوط به مورد شفاعت، و مؤثر در رفع عقاب را مثلاً، بر عاملی دیگر که عقاب را سبب شده، حکومت و غلبه می دهد، حال یا آن عامل همان طور که گفتیم صفتی از صفات مولی است، یا صفتی از صفات عبد است، یا از صفات خودش، هر چه باشد آن عامل را تقویت می کند، تا بر عامل عقوبت، یا هر حکمی دیگر که می خواهد خنثایش کند، رجحان داده کفه ترازویش را سنگین تر سازد یعنی مورد عقوبت را از اینکه مورد عقوبت باشد بیرون نموده، داخل در مورد رفع عقوبت نماید، پس دیگر حکم اولی که همان عقوبت بود، شامل این مورد نمی شود، چون دیگر مورد نامبرده مصداق آن حکم نیست، نه اینکه در عین مصداق بودن، حکم شاملش نشود، تا مستلزم ابطال حکم باشد، و تضادی پیش آید، آن طور که اسباب طبیعی بعضی با بعض دیگر تضاد پیدا نموده، سببی با سبب دیگر معارضه نموده، و اثرش بر اثر دیگری غلبه می کند، این طور نیست، بلکه حقیقت شفاعت واسطه شدن در رساندن نفع و یا دفع شر و ضرر است، به نحو حکومت، نه به نحو مضاده، و تعارض.

ایشان در پاسخ به این سوال که شفاعت موجب جرأت گنهکار می شود نیز به این اصل اشاره می کنند و می فرمایند: «اینکه وعده شفاعت و تبلیغ آن به وسیله انبیاء، وقتی مستلزم جرأت و جسارت مردم می شود، و آنان را به معصیت و تمرد وا می دارد، که اولاً مجرم را و صفات او را معین کرده باشد، و یا حداقل گناه را معین نموده، فرموده باشد که چه گناهی با شفاعت بخشوده می شود، و طوری معین کرده باشد که کاملاً مشخص شود، و آیات شفاعت این طور نیست، اولاً خیلی کوتاه و سر بسته است، و در

^۱ - همان، ۱، ۱۵۸-۱۵۹

ثانی شفاعت را مشروط به شرطی کرده، که ممکن است آن شرط حاصل نشود، و آن مشیت خدا است.

ثانیا شفاعت در تمامی انواع عذابها، و در همه اوقات مؤثر باشد، به اینکه به کلی گناه را ریشه کن کند.

مثلا اگر گفته باشند: که فلان طائفه از مردم، و یا همه مردم، در برابر هیچ یک از گناهان عقاب نمی شوند، و ابدأ از آنها مؤاخذه نمی گردند، و یا گفته باشند: فلان گناه معین عذاب ندارد، و برای همیشه عذاب ندارد، البته این گفتار بازی کردن با احکام و تکالیف متوجه به مکلفین بود.

و اما اگر به طور مبهم و سر بسته مطلب را افاده کنند، به طوری که واجد آن دو شرط بالا نباشد، یعنی معین نکنند که شفاعت در چگونه گناهی، و در حق چه گناه کارانی مؤثر است، و دیگر اینکه عقابی که با شفاعت برداشته می شود، آیا همه عقوبت ها و در همه اوقات و احوال است، یا در بعضی اوقات و بعضی گناهان؟.

در چنین صورتی، هیچ گناه کاری خاطر جمع از این نیست که شفاعت شامل حالش بشود، در نتیجه جری به گناه و هتک محارم الهی نمی شود، بلکه تنها اثری که وعده شفاعت در افراد دارد، این است که قریحه امید را در او زنده نگه دارد، و چون گناهان و جرائم خود را می بیند و می شمرد، یکباره دچار نومیدی و یاس از رحمت خدا نگردد!

این قطره ای از مباحث مطرح شده در کتاب شریف المیزان پیرامون مسئله شفاعت است که اگر مخالفان مذهب تشیع انصاف را سر لوحه خود قرار دهند هیچ گاه شیعه را متهم به شرک نخواهند کرد. از طرف دیگر اگر این مباحث منظم و دقیق علامه را خود شیعیان هم با دقت فرا گیرند، نیاز به رجوع به منبع دیگری پیرامون این بحث ندارند.

^۱ - همان، ج ۱، ۲۵۱

از آنجا که این حقیر اکثر تفاسیر پیرامون این مساله را بررسی نموده‌ام به جرأت می‌توان گفت که هیچ تفسیری (حتی متأخر از المیزان) به جامعیت المیزان پیرامون شفاعت بحث نکرده است.

نتیجه گیری:

در تفسیر المیزان اصول و مبانی خاصی برای مسئله شفاعت بیان شده که مبانی آن عبارتند از: ۱- وجود آیات شفاعت در قرآن و اینکه قرآن اصل مسئله شفاعت را فی الجمله پذیرفته باشد، ۲- پذیرفتن مولویت مولی، ۳- قبول عبودیت عبد و ۴- پایبند بودن به قانون کلی نظام هستی مثل قانون ثواب و عقاب.

چهار اصل ذکر شده برای شفاعت در المیزان نیز شامل: ۱- شفاعت استقلالی فقط برای خداست، اما دیگران به اذن خدا می توانند شفاعت کنند، ۲- کسی که به اذن خدا شفاعت می کند باید یک چیزی داشته باشد که با عمل مشفوع ضمیمه کند تا فرد مورد شفاعت قرار گیرد، ۳- شفاعت شونده باید دارای شرایط و ویژگی هایی باشد تا مورد شفاعت قرار گیرد و ۴- سبب شفاعت مؤثر عندالله باشد.

منابع:

- ۱- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۸ ق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، اول.
- ۲- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۶ ش، الأمالی (للسدوق)، تهران، کتابچی، ششم.
- ۳- بابایی، علی اکبر، (و دیگران)، روش شناسی تفسیر قرآن، انتشارات سمت، تهران، چ دوم.
- ۴- بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، چ اول.
- ۵- جوادی آملی، عبد الله، ۱۳۸۸ ش، تفسیر تسنیم، تحقیق علی اسلامی، قم، اسراء، هشتم.
- ۶- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۷- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چ چهارم.
- ۸- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، کتاب التفسیر، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، علمیه، چ اول.
- ۹- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار، مصحح: جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ دوم.
- ۱۰- هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۷۷ ش، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم.